

رابطه

سینما و ادبیات

منبع: گاردین
ترجمه و تالیف: پولاد امینی

بحث اقتباس ادبی در سینما، عمری شاید به درازای تاریخ سینما دارد. در حقیقت این بحث نیز مثل اغلب جدل‌های فرهنگی برخلاف ذات فرهنگ و اندیشه که بر تبادل فکر و اندیشه استوار است در تعصب‌های اغلب کور ریشه دوانده است و شاید به این دلیل باشد که هیچ‌گاه، نتیجه‌ای درست و به درد بخور از این جدل حاصل نیامده است. کافی است روزی به سرتان بزند و نگاهی به مطبوعات سینمایی یا ادبی یا آرشیو آن‌ها در گذر زمان ببیند.

آیا، در روزگاری که فیلمنامه، چه در ایران و چه در هر نقطه از دنیا به پاشنه اشیل سینما بدل شده است، اقتباس ادبی می‌تواند راهگشا باشد؟ آیا ریشه دواندن سینما در ادبیات، می‌تواند دواي درد بی‌درمان سینما باشد، یا خود، دردی بر دردهای آن اضافه خواهد کرد؟ آیا به راحتی می‌توان پاسخ این پرسش‌ها را داد؟ در این سال‌ها، پر تماشاگرترین و پرفروش‌ترین فیلم‌های سینماهای دنیا فیلم‌هایی بوده‌اند که ریشه در ادبیات داشته‌اند مثال‌ها زیادند و واضح: سری «هری پاتر»، که دارد کولاک می‌کند. فیلم‌های برگرفته از «کامیک بوک»‌ها یا همان داستان‌های مصور خودمان، پشت هم ساخته می‌شوند و می‌فروشند و تبدیل به سنتی می‌شوند که دارد هالیوود را در خود می‌بلعد. رمان‌های عامه‌پسندی چون کارهای «جان گریشام» تبدیل به فیلم‌های تا حدی موفق می‌شوند و اما اگر در این میان کسی پیدا شود و بپرسد که آیا به واقع این‌ها، فیلم‌های به ظاهر موفق «سینما» هستند یا اصلاً کارهایی چون «هری پاتر»‌ها و «آرباب حلقه»‌ها که اقتباس‌های بسیار پرفروشی از آن‌ها شده، ادبیات به شمار می‌آیند یا نه؛ آن وقت است که این سرگردانی شاید بیشتر هم شود. بحث، چون پرگاری چرخان دور یک محور ثابت که همان بحث همیشه‌گی ارتباط ادبیات و سینماست، دوباره به نقطه آغازین باز گردد و همه چیز از صفر، از نقطه پیدایی این بحث آغاز شود که: آیا اقتباس ادبی می‌تواند درمانی بر درد مزمن شده آسیب‌های فیلمنامه‌ای سینما باشد یا نه؟

این نوشته، نه سر آن دارد که حکم صادر کند و جدلی همیشه‌گی را به پایانی روشن‌گر برساند، و نه اصلاً توانش را دارد که پرسشی صد ساله را پاسخی چند صفحه‌ای بدهد؛ ولی همین فرار از پاسخ‌گویی، مانعی برای افتادن در ورطه بی‌پاسخ رابطه ادبیات و سینما نیست؛ ادعایی تقریباً ثابت شده در گذر سالیانی که سینما، خواه ناخواه از ادبیات ارتزاق کرده، می‌گوید که: هیچ‌گاه نمی‌توان از یک اثر ادبی درجه یک، فیلمی درجه یک ساخت. با این که می‌توان با تک‌مثال‌هایی، حتی این ادعا را نیز زیر سوال برد؛ ولی به هر حال، همین که نوعی اجماع نظر بر این ادعا سایه افکنده، می‌توان تا حدی درستی‌اش را تأیید کرد و حتی از مخالفان این ادعا پرسید: کدام فیلم درجه یک را می‌شناسید که ریشه در یک اثر ادبی درجه یک داشته باشد؟

می‌توان مثال آورد: می‌توان «ایپر مرد و دریا»ی همینگوی را شاهد آورد، یا «دکتر ژيوآگو»ی بوریس پاسترناک را؛ می‌توان به «جنایات و مکافات» داستایوفسکی استناد کرد یا «در جست و جوی زمان از دست رفته» جیمز جویس. می‌شود از کارهای بزرگانی چون «سالیانچر» ، «دوراس» ، «فاکتور» یا حتی «آلن روب گریه» شاهد آورد، که هیچ‌گاه کارهای ارزشمندی از روی آن‌ها





خوب، نمی توان فیلمی خوب ساخت. و البته هر کسی که عاشق «پدرخوانده» باشد، قطعاً این سوال را از خودش پرسیده که آیا رمان «پدرخوانده» ماریو پوزو هم به خوبی فیلمش هست؛ در پاسخ به چنین سؤالاتی فهرستی از بهترین اقتباس های سینمایی تاریخ سینما را گرد آوردم. این لیست، توسط گروهی از کارشناسان که در هر دو زمینه ادبیات و سینما صاحب نظرند، گردآوری شده، و البته این لیست هم مثل هر لیست دیگری، خالی از عیب و اشکال نیست. گاهی ممکن است منبع اقتباس یک فیلم، یک اثر ادبی غیر داستانی باشد، مثل فیلم «رفقای خوب» مارتین اسکورسیزی که بر اساس زندگی یک گانگستر ساخته شده است. و نیز، نقش داستان های کوتاه را نیز در اقتباس های سینمایی نمی توان نادیده گرفت

در این فهرست «استفن کینگ» با سه داستان کوتاه که در یک مجموعه به چاپ رسیده و از این سه داستان، سه فیلم با ارزش ساخته شده، در بالاترین سطح قرار گرفته. در میان کارگردانان هم، استنلی کوبریک با دو اقتباس موفق از «پرتقال کوکی» آنتونی برگس و «لولیتا» ولادیمیر ناباکف موقعیت منحصر به فردی دارد....

در این فهرست، البته، «هری پاتر» های جی کی رولینگ و «ارباب حلقه ها»ی تالکین نیامده اند، به این دلیل که هنوز مدت زمان زیادی از ساخته شدن آن ها نمی گذرد و به عبارتی، در محک زمان عیارشان مشخص نشده است» (نشریه گاردین).



۱۹۸۴

ساخته ی «مایکل اندرسن» انگلیسی، بر مبنای رمان «۱۹۸۴» جرج اورول که در سال ۱۹۵۵ ساخته شد نگاهی تحلیل گرانه به مقوله «توتالیتاریسم» در جوامع مدرن دارد. فیلم دیگری از این داستان نیز در سال «۱۹۸۴» توسط «مایکل ردفورد» آمریکایی ساخته شد. البته هر دوی این فیلم ها در قیاس با رمان «اورول» که به مرگ فردیت می پردازد، گام ها عقب می مانند و این انگاره را که تصاویر ذهنی «اورول» قدرتمندتر از تصاویر عینی این دو اثر سینمایی هستند، یک بار دیگر به تثبیت می رسانند



بیمار روانی امریکایی (American Psycho)

فیلمی بسیار بحث انگیز از «مری هرون» بر مبنای رمانی از «ایستن الیس» که در اصل، یکی از مخوف ترین کتاب های قرن است. این فیلم در سال ۲۰۰۰ ساخته شد و داستان تفاوت ظاهر و باطن یک انسان را بیان می کند: «بیل» یک جوان موفق است که روزها در وال استریت کار می کند و شب ها، کارش شکار کردن و کشتن زنان خیابانی است. فیلم، در شکل نهایی، از این روز و داستان عقب می ماند، که داستان، در اصل راوی تفاوت هویتی و به عبارتی

ساخته نشده است و می توان این فهرست را ادامه داد و به سینمای ایران رسید و «بوف کور» هدایت و «تنگسیر» چوبک و داستان های «گلستان» و «بزرگ علوی» و «گلشیری» و ... را مثال آورد که اگر فیلمی از روی آن ها ساخته نشده (چون بوف کور و شازده احتجاب و تنگسیر) هیچ گاه در صدی از قدرت، عمق و تأثیر گذاری اثر ادبی مرجع را نشان نداده اند. پس در این میان چاره چیست؟ باید ادبیات و سینما را دو مقوله کاملاً جدا از هم فرض کرد (که در این فرض، البته، در صدی هم واقعیت نهفته است) و ادبیات را بوسید و کنار گذاشت و دل به خود سینما به عنوان هنری قائم به ذات بست؛ پاسخ این سوال؛ اما، به عکس پاسخ پرسش رابطه ادبیات و سینما، هیچ نشانی از سردرگمی و سرگردانی ندارد؛ چرا که نه آن، می تواند چنان رسا داد شود که حتی پرسنده سوال نیز به خود جرأت طرح مجدد این پرسش را ندهد و نه می شود سینما را از موهبتی چون ادبیات محروم کرد؛ که اگر می شد و این فکر در اذهان رخنه می کرد، بسیاری از شاهکارهای تاریخ سینما، چون «ریه کاهی» «هیچکاک»، «امرد سوم» کارول رید، «تالو» کوبریک، «شاهین مالت» هیوستون، «لولیتا» کوبریک و آدرین لین، «بربادرفته» فلمینگ و ... «رمز داوینچی» «پرواز بر فراز آشیانه فاخته»، «پاپیون»، «آقای ریپلی با استعداد»، «آشوب»، «سریر خون»، «فانهایت ۴۵»، «پدرخوانده»، «رفقای خوب» و در سینمایی خودمان «داش اکل»، «خاک»، «ناخدا خورشید»، «غزل»، «گاو»، «پستیچی» و ... ساخته نمی شدند. پس تکلیف در این میان چیست؟ پاسخ، این جاهم می تواند ساده باشد: فعلاً به ادعای رد نشده ای که می گوید از ادبیات درجه یک فیلم درجه یک نمی توان حاصل آورد؛ ولی از ادبیات عامه پسند، چرا می توان دل بست و تحلیل چگونگی رابطه «ادبیات و سینما» را از این منظر به تماشا نشست. حقیقت این است که شمار فیلم هایی که این مدعا را به اثبات رسانده اند، چنان زیاد است که فعلاً از این پندار می توان به عنوان تنها ادعای کاربردی در مورد رابطه ادبیات و سینما استفاده کرد.

ادبیات، با کلمه سرو کار دارد و سینما با تصویر؛ ادبیات، به دلیل وابسته گی اش به کلمه، مقوله ای کاملاً ذهنی است و از این حیث عمق و تأثیرگذاری بیشتری را می توان برایش متصور بود. مطالعه هر اثر ادبی، در ذهن یک خواننده، فضاهایی کاملاً متفاوت با خواننده دیگری می آفریند، که این راز جذابیت ادبیات و دلیل تمیز آن از سینماست که تمام مخاطبان را در مقابل تصویری یک شکل قرار می دهد. ادبیات، به تخیل خواننده اش پرو بال می دهد؛ ولی سینما تخیل را در جهتی کانالیزه می کند که کارگردان می خواهد. از این منظر، اثر ادبی، هر چه ذهنی تر و درونی تر باشد، برگرداندن آن به سینما، امری صعب تر به نظر می رسد. به این دلیل است که آثاری که، این خاصیت ذهنی بودن را کمتر دارند، و بیشتر به حوادث و ماجراها پرداخته اند، در برگردان سینمایی می توانند خود را در دل عناصر سینمایی و روایت سینمایی، بیشتر و بهتر حل کنند، و شاید این، راز موفقیت آثار سبک تر ادبی در یک برگردان سینمایی باشد. زمانی روزنامه «گاردین» در مقدمه مطلبی که چاپ کرده بود به این نکته اشاره می کند که: «هر کسی که یک ورسون از فیلم های ساخته شده بر اساس رمان «آنا کارنینا» را دیده باشد، می فهمد که الزاماً از یک کتاب

ادعایی تقریباً ثابت شده در گذر سالیانی که سینما، خواه ناخواه از ادبیات ارتزاق کرده، می گوید که: هیچ گاه نمی توان از یک اثر ادبی درجه یک، فیلمی درجه یک ساخت

دوگانه گی هویتی انسان امروز است؛ ولی رویکرد کارگردان فمینیستی چون «هرول» آن را تا حد بیابانه‌ای در مورد دیوسیرتی مردان تقلیل داده است.



صبحانه در تیفانی (Breakfast at Tiffany's)

«بلیک ادواردز» کارگردان صاحب نامی که با فیلم‌های «پلنگ صورتی» معروف شد، و بر مبنای رمانی نوشته «ترومن کاپوتی» در سال ۱۹۶۱ ساخت. داستانی شیرین درباره زندگی دختری در مرز معصومیت و غلطیدن به ورطه‌های غیر اخلاقی را روایت می‌کند. این فیلم، از ساخته‌هایی است که نوعی اجماع در بهتر بودن آن نسبت به رمان «کاپوتی» وجود دارد.



پر تقال کوکی (A Clockwork Orange)

فیلمی از «استنلی کوبریک» در سال ۱۹۷۱، بر مبنای رمان «آنتونی برگس» که بیانیه‌ای سیاسی-اجتماعی در مورد موقعیت انسان معاصر است. فیلم کتاب وجود نوعی آناشیمس را در زندگی جوانان آن دوره مورد تحلیل قرار می‌دهند.



دکتر ژیواگو (Dr. Zhivago)

فیلمی موفق از «دیوید لین» بر اساس رمان پرآوازه «بوریس پاسترناک» که در سال ۱۹۶۵ ساخته شده و جزو اقتباس‌های پر سر و صدایی است که مخالفان و موافقان متعددی دارد. موافقان فیلم از شکوه و عظمت آن می‌گویند و مخالفان از احساسات‌گرایی بی حد و حصر فیلم (البته دیدگاه مشکوک و ضد چپ پاسترناک هم در برانگیختن مخالفان فیلم و داستان بی تأثیر نبوده است).



امپراتوری خورشید (Empire of the Sun)

ساخته «استیون اسپیلبرگ» بر مبنای رمان اتوبیوگرافی «بالارد» در مورد جنگ دوم جهانی، که در سال ۱۹۸۷ ساخته شده و از این حیث که جنگ را از چشم یک پسر بچه می‌نگرد، ارزش زیبایی‌شناسی خاصی دارد. فیلم، تصویرگر پایان معصومیت یک کودک در دوران پر آشوب جنگ است. کار اسپیلبرگ در این فیلم در جان بخشی به پندار سیاه و تاریک «بالارد» ستودنی است.



پرواز بر فراز آشیانه فاخته (One Flew Over the Cuckoo's Nest)

شاهکار سال ۱۹۷۵ میلوش فورمن نامدار بر اساس رمان پرتعداد «کن کیسی» که داستانش در یک آسایشگاه روانی می‌گذرد، استعاره‌ای است از دنیایی که ناکامی شخصیت‌هایش، ناهنجاری‌های اجتماعی بزرگی را باعث می‌شود. فیلم - و داستان - تصویرگر نظامی قدرتمند و بی‌عاطفه هستند که در بهترین شکل، آدم‌ها را هم شکل می‌خواهند و هر که علیه نظم قلابی سازمانی قد علم کند، عملش نوعی ناهنجاری اجتماعی قلمداد می‌شود. فیلم - و داستان - هنرمندانه، داستان یک محکوم را که خودش را به دیوانه‌گی زده، تبدیل به شمایی از دنیای پیرامون می‌کنند، که هوشمندانه، بدیع و حیرت‌انگیز است.



ربه کا (Rebecca)

هیچکاک در سال ۱۹۴۰ در فیلم «ربه کا» یک اقتباس کاملاً وفادارانه از رمان پرآوازه «دافنه دو موریه» انجام داد، با این تفاوت که فیلم، با این که راوی داستان «دوموریه» است، به سهولت می‌تواند اثری هیچکاک‌کی قلمداد شود. این که سایه یک قدرت و تسلط او حتی در نبودش بر اطرافیان، کابوسی برای شخصیت اصلی فیلم می‌سازد، به حد کافی حاوی مایه‌های هیچکاک‌کی هست که او آن را، به سبک و سیاق خودش بسازد. از این جهت، که داستان کاملاً وفادارانه به فیلم برگردانده شده، ولی تفکر فیلمساز هم در آن جاری است، این فیلم می‌تواند یکی از سرفصل‌های مهم اقتباس ادبی در سینما قلمداد شود.

اقتباس‌های موفق دیگر به نقل از گاردین

- «آلیس در سرزمین عجایب»، محصول سال ۱۹۵۱، که یک اثر نقاشی متحرک تولید شرکت «دیسنی» است و بر مبنای کتابی نوشته لوئیس کارول ساخته شده است.
- «کچ» ۲۲ یا «معضل بزرگ» ساخته «مایک نکولز» محصول سال ۱۹۷۰، که بر مبنای رمانی طنزآمیز نوشته «جوزف هلر» ساخته شده است.
- «چارلی و کارخانه شکلات سازی» ساخته «تیم برتون» محصول سال ۲۰۰۵ که بر مبنای رمانی نوشته «رولد دال» ساخته شده است.
- «شیطان در لباس آبی» محصول سال ۱۹۹۵ ساخته «کارل فرانکلین» که بر مبنای کتابی نوشته «والتر مولی» ساخته شده است.
- «رستگاری در شواشنگ» ساخته «فرانک دارابانت» محصول سال ۱۹۹۴ که بر اساس داستان



پدر خوانده (the Goodfatehr)

حماسه مافیایی «فرانسیس فورد کوپولا» بر مبنای رمانی نوشته «ماریو پوزو» که در سال ۱۹۷۲ ساخته شد و سرفصلی مهم را در سینمای گانگستری باز کرد. نگاه «کاپولا» و «پوزو» به مافیا در این اثر، خارج از کلیشه‌های همیشه‌گی چنین آثاری، هم دلی برانگیز است.



رفقای خوب (Goodfellas)

ساخته تحسین برانگیز «مارتین اسکوریززی» که نشریه «توتال فیلم» آن را به عنوان دومین کارگردان قرن انتخاب کرد، بر مبنای داستان «قاتل» نوشته «بیلگی» در سال ۱۹۹۰ چشم‌ها را خیره کرد. اسکوریززی در این فیلم بسیار خشن، که جزو بهترین کارهایش نیز هست، در عین ستایش دنیای گانگستری، هجوی بی‌رحمانه از آن‌ها را نیز به معرض نمایش می‌گذارد.



دل تاریکی - اپنک آخر الزمان (Apocalypse Now)

اقتباسی دیگر از «کاپولا»، این بار بر اساس رمان «دل تاریکی» جوزف کنراد، که در سال ۱۹۷۹ ساخته شد و هم چون نامش، تصویرگر دنیایی آخرالزمان است که می‌کوشد از ورای جنگ ویتنام، استعاره‌ای جهان‌شمول خلق کند. فیلم، پر است از موضع‌گیری‌های فلسفی در باب تقابل خیر و شر و حتی جایگزینی این دو، که به دلیل رو بودن استعاره‌ها و موضع‌گیری‌هایش در مقایسه با رمان عمیق «کنراد» گام‌ها عقب می‌ماند....



لولیتا (Lolita)

«استنلی کوبریک» در اقتباسش از رمان پرآوازه «ولادیمیر ناباکف» در سال ۱۹۶۲، بزرگترین درس را به کسانی که قصد اقتباس ادبی دارند می‌دهد، و آن ساده کردن و سینمایی کردن رمان بسیار پیچیده «ناباکف» در مورد عشق یک مرد جفا‌فراجه به یک دختر نوجوان است. شاید دلیل اصلی توفیق او در این کار، این بود که خود «ناباکف» نوشتن فیلمنامه را بر اساس رمانش بر عهده گرفت. سال‌ها بعد، در دهه نود «ادریین لنل» اقتباسی دیگر از این رمان را روانه سینماها کرد، که به نسبت ورسیون کوبریک، گرم‌تر، احساساتی‌تر و البته به همان نسبت سطحی‌تر بود.



جهان، بدون آن توت فرنگی ها

مترجم: سائنا ممتازپور

این‌گمار برگمان، یکی از معروفترین کارگردانان سینمای جهان، در سی ام جولای ۲۰۰۷ در سن ۸۹ سالگی درگذشت. «توت فرنگی های وحشی» «مهر هفتم» (هر دو ۱۹۵۷) یا «صحنه‌هایی از یک ازدواج» (۱۹۷۳) از جمله آثار این فیلم ساز بزرگ به شمار می‌روند که نام او را به عنوان یکی از برترین کارگردانان سینما در تاریخ هنر هفتم ماندگار کرده‌اند.

برگمان در ۱۴ جولای ۱۹۱۸ در شهر Uppsala به دنیا آمد. پدرش کشیش بود و از نظر مذهبی او را با سختگیری بسیار تربیت کرد. پس از پایان تحصیلات در دانشگاه استکهلم و اولین برخورد با تاتر از سال ۱۹۴۴ به کارگردانی در سینما و تاتر پرداخت. او بیش از ۴۰ فیلم و ۱۰۰ قطعه نمایش را کارگردانی کرد. درباره آثار برگمان توضیحات چندانی در دست نیست اما او درباره درونی‌ترین هسته آثار سینمایی خود می‌گوید: «من می‌دانم که به وسیله سینما نمی‌توانیم در دنیاهایی که تاکنون دیده نشده‌اند نفوذ کنیم، در واقعیت‌های خارج از واقعیت» این‌گمار برگمان به عنوان کارگردان و فیلمنامه‌نویس بین سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۸۴ در مجموع ۸ بار موفق به دریافت جایزه اسکار شد. علاوه بر این‌ها آکادمی اسکار در سال ۱۹۷۱، درست در اوج موفقیت‌هایش، اسکار افتخاری به وی اهدا کرد. همچنین در سال ۱۹۹۷ در پنجاهمین سالگرد فستیوال کن جایزه «نخل طلایی» به عنوان بهترین کارگردان سینمای جهان به وی داده شد.

فیلم‌های برگمان به ویژه در دهه ۶۰ مظهر جستجوی -بیهوده- به دنبال معنا و مفهوم در زندگی، بخشش و لطف خداوندی است. آثار سینمای برگمان چندان برای تفریح و سرگرمی نیست. در واقع فیلم‌های او زندگی اجتماعی را سرسختانه تجزیه و تحلیل می‌کند. بیشتر کسانی که اولین بار فیلمی از برگمان تماشا می‌کنند، واکنش‌های آنی از خود نشان می‌دهند. بدون تردید با تماشای هیچ یک از ۴۰ فیلم این کارگردان بزرگ خنده به روی لب‌ها نمی‌نشیند. از آنجائی که برگمان دروغ‌های زندگی را بی‌پروا بررسی و تجزیه و تحلیل می‌کند، هنرپیشه‌ها تماشاگران و حتی زندگینامه‌خود او از این تحلیل‌ها در امان نیستند. برگمان کارگردان و فیلمنامه‌نویسی بود که طرح سوال‌هایی درباره خداوند و معنای زندگی را محور اصلی آثار اصلی‌اش قرار داده بود. هیچ کارگردانی تاکنون به این شکل به تحلیل انسان نپرداخته است. سبک او در سینما هویت مشخصی ندارد: «در صحنه‌هایی از یک ازدواج» تماشاگر را به فکر وامی‌دارد، «نی سحرآمیز» فیلمی است مانند پشمک شیرین و سرگرم‌کننده و آسان فهم، «سکوت» به اصالت وجودی انسان و هستی‌شناسی می‌پردازد و «مهر هفتم» سینمای ماوراء الطبیعه است. در یک کلام، آثار برگمان کارگردانان همه نسل‌های پس از او را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده است.

کوتاه «ریتاهورث» و «رستگاری در شواوشنگ» نوشته استیون کینگ جلوی دوربین رفته است. ■ «بلید رانر» ساخته «ریدلی اسکات» محصول سال ۱۹۸۲، که ساخته شده بر اساس رمانی از «فیلیپ.ک. دیک» است.

■ «باشگاه مشت زنی» دیوید فینچر محصول سال ۱۹۹۹، بر مبنای رمانی نوشته «چارلز پالانوک» جلوی دوربین رفته است.

■ «زن ستوان فرانسوی» محصول سال ۱۹۸۱ به کارگردانی «کارل رایتس» که فیلمنامه‌اش را اساس رمان نوشته «چارلز فاولز» نوشته شده است. ■ «شورتی را بگیرید» محصول سال ۱۹۹۵ بر مبنای رمانی از «المور لرد» که آن را «بری سانفلد» کارگردانی کرده است.

■ «گلد فیلنگر» محصول سال ۱۹۶۴ به کارگردانی «گای همیلتن» که بر اساس رمانی از «یان فلمینگ» جلوی دوربین رفته است.

■ «سگ باسربویل» محصول ۱۹۳۹، به کارگردانی «سیدنی لئفیلد» بر مبنای داستانی نوشته «آرتور کونال دوپل» ساخته شده است. این فیلم در سال‌های ۱۹۵۹، ۱۹۷۲، ۱۹۷۷، ۱۹۸۳ بارها بازسازی شد. ■ «آرواره‌ها» ساخته «استیون اسپیلبرگ» محصول سال ۱۹۷۵ که بر مبنای رمانی نوشته «پیتر بنچلی» ساخته شده است.

■ «کتاب جنگل» به کارگردانی «زولتان کوردا» محصول سال ۱۹۴۲، که اساسش دو کتاب از «رودیارد کپلینگ» است.

■ «قوش» محصول سال ۱۹۶۹ بر مبنای رمانی نوشته «بری هاینز» که آن را «کن لوچ» کارگردانی کرده است.

■ «روابط خطرناک» روزه وادیم بر مبنای رمانی نوشته «پیر آمبروز فرانسوا شودرلو دولاکلو» که محصول سال ۱۹۵۹ است.

■ ... «شاهین مالت»، «اورلاندو»، «غرور و تعصب»، «بیچه‌های راه آهن»، «باقی مانده روز»، «فهرست شیندنلر»، «شهر گناه»، «آقای ریبلی با استعداد»، «کشتن مرغ مقلد» و ... که همه‌گی جزو بهترین اقتباس‌های سینمایی هستند.

از قلم افتاده‌ها

در هر فهرستی می‌توان ضعف‌هایی یافت. در فهرستی که گاردین ارائه کرده، نشانی از فیلم درخشانی چون «بر بادرفته»، یا فیلم‌های پرآوازه ساخته شده بر اساس رمان‌های دیکنز و سایر قرن نوزدهمی‌ها چون «آروزهای بزرگ»، «الیوت‌تویست»، «تام سایر»، «هاکلبری فین»، «شاهزاده و گدا» و ... نیست. مجموعه «جیمز باند» را به سهولت می‌توان جزو کارهای اقتباسی قرار داد یا مجموعه‌یی چون «پوارو» یا آگاتا کریستی یا کارهای مربوط به کاراکتر «شرلوک هولمز» ولی از همه این‌ها عجیب‌تر، از قلم افتادن شاهکارهایی چون «مادام بواری»، «داشتن و نداشتن»، «پیرمرد و دریا» و ... است که البته شاید با دیدگاه نویسندگان این مطلب، که ناظر بر ارزش‌های سینمایی فیلم‌های اقتباسی است، نبوده است.